

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)  
سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۱، صص ۱۸۹-۲۱۲

## واکاوی چگونگی پیوند حافظ با واقعه‌ی عاشورا

غلامرضا کافی\*

### چکیده

حضور همواره‌ی مظاهر دینی در جامعه‌ی ایران، سبب شده تا موضوع باور و اعتقاد دینی در مناسبات اجتماعی و فردی، اهمیتی سزایمند داشته باشد. در این میان، علاقه به شخصیت‌های برجسته و تلاش برای انتساب آنان به دین یا مذهبی خاص، از دغدغه‌های شایان توجه در جوامع دینی به حساب می‌آید؛ چنان‌که پیوند حافظ با عاشورا، به‌عنوان موضوع این مقاله، یکی از نمونه‌های بارز آن است. بر این اساس، مقاله‌ی حاضر، با هدف نشان‌دادن چگونگی پیوند حافظ با واقعه‌ی عاشورا و امام‌حسین(ع)، عوامل و دلایل ایجاد این پیوند را در هفت تقسیم، نظیر اشاره‌های گمان‌برانگیز در شعر وی یا اشارات شارحان حافظ و کلمات ارباب معرفت، بر رسیده است. یافته‌ها نشان می‌دهد دلدادگی و عشق به عاشورا و مظاهر مذهب شیعه و علاقه‌مندی به حافظ، عامل اصلی تلاش‌ها برای پیوند این دو مؤلفه بوده است. این مقاله به روش تحلیل محتوا و منبع‌پژوهی مستقیم، به سامان رسیده است.

واژه‌های کلیدی: امام‌حسین(ع)، حافظ، شعر آیینی، عاشورا.

### ۱. مقدمه

حضور دین و آیین در جامعه‌ی ایران که کمترین تاریخ آن به هشت‌صدسال قبل از میلاد بازمی‌گردد، سبب شده است تا موضوع باور و اعتقاد در مناسبات اجتماعی و

---

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز ghkafi@shirazu.ac.ir

پیوندهای فردی و جمعی، اهمیتی سازماندهی داشته باشد. از دیگر سو، انگاره‌ی دین یا مذهب، در کنار زبان و وطن، یکی از سه پایه‌ی اصلی هویت به شمار می‌رود؛ نیز، می‌دانیم که جنبه‌ی تعشق و دلدادگی نسبت به آیین و دین، هرگز، از دو پایه‌ی دیگر هویت، کمتر نیست و چه بسا، پرشورتر و انگیزاننده‌تر باشد؛ چنان‌که، مثلاً، در مذهب شیعه، موضوع عاشورا و امام حسین(ع)، این‌گونه است و میزان این تعشق چنان است که گاه، به نظر می‌آید حساب عاشورا و امام حسین(ع)، از دیگر مظاهر و مناسک دینی و باورداشت‌های مذهبی، جداست. همین جامعه، در حوزه‌ی ذوق ادبی نیز، به‌گزینی نمایانی دارد که دلدادگی به لسان‌الغیب و شعر او، از آن جمله است.

اینک، محل تلاقی این دوگونه از دلدادگی و درنگ در چرایی و چگونگی این پیوند، یعنی واکاوی دلایل پیوند حافظ، به‌عنوان نمونه‌ای از تعشق ملی، با عاشورا و امام حسین(ع)، به‌عنوان نمونه‌ای از تعشق مذهبی، بنیان مقاله‌ی حاضر را تشکیل می‌دهد. هدف اصلی این مقاله، آن است که با بررسی منطقی و مستدل، بر پایه‌ی موازین علمی ادبی، دلایل پیوند این دو مؤلفه و عوامل مؤثر در آن را نشان دهد و سؤال بنیادین ما در اینجا، این است که چه عواملی در ایجاد پیوند میان حافظ و عاشورا مؤثر بوده است و در این راه، تا کجا پیش رفته‌اند و حاصل کار چه بوده است؟

اگرچه حافظ از معدود شاعرانی است که درباره‌ی او و شعرش بسیار سخن گفته شده است و تدوین دانشنامه‌ی شناخت وی نیز، همین معنی را دارد، موضوع پیوند وی با عاشورا و واکاوی علل این پیوند، چندان مورد مذاقه و توجه ارباب نظر نبوده است و این نکته، چشم‌اندازی تازه را برای مقاله‌ی حاضر نوید می‌دهد.

ما برای سامان‌دادن این تحقیق، علاوه بر مراجعه‌ی مستقیم به سخن حافظ، آثاری متعدد را که در پیوند با مذهب وی‌اند و همچنین، به بازنمود واقعه‌ی عاشورا در شعر فارسی پرداخته‌اند، از نظر گذرانده‌ایم. اشاره‌های شارحان حافظ و دقیقه‌هایی که در سخن شخصیت‌های مهم مذهبی، به‌ویژه کسانی که گرایش‌های ذوقی ادبی داشته‌اند، از مهم‌ترین

دست‌مایه‌های این پژوهش بوده تا سرانجام، بر پایه‌ی تمهیدات و مقدمات کار، بحث به فرجام آمده است.

## ۲. بحث

آنچه در این نوشتار بهتر است به‌عنوان درآمد کار و لازمه‌ی بحث، در کانون توجه قرار گیرد، موضوع ظریف و مویینه‌ی دلدادگی است که ما از آن به «تعشق» تعبیر می‌کنیم. بی‌گمان، این دلدادگی، به‌عنوان سابق و انگیزه‌ای درونی، بسیاری از حوادث و کارها و از جمله، آفرینش‌های هنری و ادبی را سامان داده است. درنگ در این دقیقه نشان می‌دهد که هنر، به‌طور عام، حاصل همین تعلق خاطر و تعشق باطن به پدیده‌ای، البته، ارجمند است که انگیزه‌ی درونی هنرمند را در راه رسیدن به آن یا تعالی‌بخشیدن بدان پدیده برمی‌آورد. این‌گونه است که باید گفت موضوع مورد نظر ما که بر محور دو کلیدواژه‌ی برجسته، یعنی «حافظ» و «عاشورا»، استوار است، درحقیقت، بنیانی از نوع همین تعشق دارد. در همین آغاز، باید گفت قصد ما در این نوشته، دامن‌زدن به موضوع یا تأکیدورزی بر مباحث مطرح‌شده در پیوند این دو مؤلفه نیست، چه‌بسا همسویی اندیشگانی نیز، با آن مباحث نداشته باشیم؛ بلکه هدف ما بررسی منطقی و مستدلی با موازین علمی ادبی از پیوند حافظ با عاشورا، به‌عنوان فرامودی برجسته از مظاهر و مناسک دینی و مذهبی، به‌ویژه در حوزه‌ی جغرافیایی ایران و گستره‌ی زبان فارسی است.

بر بنیان اشاره‌ی پیشین، چنان می‌نماید که پیوندخوردن دو مؤلفه‌ی حافظ و عاشورا با یکدیگر، بیش از هر چیز، در همان انگاره‌ی دلدادگی یا تعشق، ریشه دارد؛ به‌بیان دیگر، سرچشمه‌ی این پیوند، دو گونه تعشق است که یکی، همانا، تعشق شیعی، مخصوصاً به عاشورا و امام حسین(ع) است که البته، مثال‌زدنی است؛ از این‌رو، بی‌دغدغه، می‌توان گفت که در میان مظاهر و مناسک شرعی و شیعی، قطعاً، بی‌نظیر است. مراسمی که سالانه، دست‌کم، ده روز را در تقویم ایران و شیعه، به خود اختصاص و گستره‌ی آن چنان بی‌نظیر است که تحقیقاً، هیچ گوشه‌ای از کشور، از آن خالی نیست. وانگهی، این آیین فراگیر، با انواع هنرها، به‌ویژه شعر و ادبیات، پیوندی

ناگسستن، بلکه حاجتمند دارد. پایه‌ی دیگر، تعشق ملی و دلدادگی ادبی به حافظ است؛ به نحوی که، حافظ در بسیاری از آیین‌های ملی و مذهبی مردم ایران، حضوری بلامنزاع دارد. بی‌گمان، شاعری دیگر در ادبیات فارسی سراغ نداریم که تا این اندازه، رسوخ ملی و اقبال عام داشته باشد. حاصل آنکه، ممکن است بر خاطر باورمندان مذهبی یا ذوق‌مندان ادبی بگذرد که چه خوب است این دو مؤلفه‌ی تعشق‌آمیز، در جایی، به هم گره بخورند و سیلان و سیلابی پرشور و تماشایی را پدید آورند. این گونه است که همین اندیشه‌ی نازک، راه به اقدام و عمل می‌برد و بر پایه‌ی انگیزه‌ها، دلایل و سبب‌های مختلف، موضوع پیوند حافظ با واقعه‌ی عاشورا در جامعه‌ی ادبی، مطرح می‌شود. مهم‌ترین دلایل و انگیزه‌های طرح این موضوع، به قرار زیر است:

## ۲. ۱. اثبات شیعیگی حافظ

به نظر می‌رسد در باور کسانی که به این پیوند می‌اندیشند، بیش از آنکه تأویل‌پذیری اشعار حافظ به امام حسین (ع) و عاشورا اهمیت داشته باشد، اثبات شیعه‌بودن حافظ اهمیت دارد؛ به بیان دیگر، مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این پیوند می‌توان گرفت، اثبات شیعه‌بودن حافظ است؛ حال آنکه، موضوع مذهب حافظ، مسأله‌ای چندوجهی است و سخنی قاطع و راسخ در این باره نمی‌توان ارائه داد. خلاصه‌ای از همه‌ی آنچه باید در باب مذهب حافظ بدانیم، در مجموعه‌ی چهارجلدی *دانشنامه‌ی حافظ و حافظ‌پژوهی* و در جلد چهارم آن، ذیل «مذهب حافظ» فراهم آمده است (رک. خرمشاهی، ۱۳۹۷: ۲۲۵۶-۲۲۵۹). حاصل درنگ در این کتاب این است که «وی به مکتب کلامی رسمی اهل سنت، یعنی اشعری‌گری، وابسته است و اشعری‌گری او با عناصری از خردورزی اعتزالی و شیعی آمیخته است» (همان: ۲۲۵۳)؛ بنابراین، از آنجاکه ابوالحسن اشعری (فوت، حدود ۳۲۴ق) و نیز، اغلب اشاعره، در فروع، شافعی بوده‌اند، مذهب حافظ، باید از منظر فقهی، شافعی باشد و این نکته‌ای است که البته، بر بنیان شواهد تاریخی، از جمله آنچه حمدالله مستوفی، در *نزهة القلوب* آورده (رک. مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۱۵)، استوار است. در

همین موضوع، می‌توان اشاره کرد که ابراز شیعیگی در عصر حافظ، کاری بسیار آسان‌تر از سده‌های پیش، مثلاً، در مقایسه با عصر سعدی (قرن هفتم) است و این ابراز، هرگز، مساوی با قتل و نهب نیست؛ کم‌اینکه اغلب معاصران و معاشران حافظ، نه‌تنها، مذهب شیعه دارند، بلکه، به‌صراحت، در سروده‌های خود، بدان اقرار می‌کنند. خواجه‌ی کرمانی، به‌عنوان پیشگام مورد عنایت حافظ، ترکیب‌بندی مفصل در فضایل و مراثی چهارده معصوم (ع) دارد (رک. خواجه، ۱۳۶۹: ۱۳۳). سلمان ساوجی، بی‌باکانه، اعتراف می‌کند که:

کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم      راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست  
(سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۲۵)

یا اینکه شیعه‌بودن شاه‌نعمت‌الله ولی، با وجود برخی اشاره‌های تاریخی متفاوت و عمادالدین فقیه کرمانی، پیدا و همراه با اقرار و اعتراف آنان است؛ بنابراین، عدم صراحت حافظ به شیعیگی، می‌تواند دلیل متفاوت‌بودن مذهب او باشد. برخی پژوهشگران، این کتمان را با تقیه، توجیه کرده‌اند یا بهانه‌ی بیم جان را آورده‌اند که در پاسخ بدانان باید گفت، ازقضا، حافظ در بیان برخی وقایع و حقیقت‌ها و تاختن‌های اعتراض‌گونه، از همراهان و هم‌عصران خود، شجاع‌تر است که می‌گوید:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند      امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش  
(حافظ، ۱۳۷۵: ۳۰۸)

یا

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد      که می‌حرام ولی به ز مال اوقاف است!  
(همان: ۱۱۲)

پس، نمی‌توان اینک که کار به بیان صریح مذهب رسید، بگوییم که حافظ، به‌عمد، نخواست یا هراسیده است که صراحت داشته باشد. وانگهی، همه‌ی این احوالات، بالاتر از تکفیر نیست که حافظ طعم آن را نیز، چشیده است. باز باید این نکته را هم در نظر داشت که مظاهر شیعه و نام و نشان امامان، برحسب غزل‌های متقن و حافظانه، به‌جز دو مورد بالکنایه درباره‌ی حضرت علی (ع) و امام‌زمان (عج)، در غزل حافظ چندان جلوه‌ای ندارد؛ این در حالی است که برخی تأویل‌ها از شعر حافظ، حتی شخصیت‌هایی

۱۹۴ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱  
مانند حربن‌یزید ریاحی یا زهیربن‌قین (از شهدای کربلا) را به صحنه آورده است (رک.  
موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۱۵۱).

## ۲.۲. اشعار شیعی حافظ

بی‌گمان، اگر در اشعار شناخته‌شده‌ی حافظ، اشاره‌ای صریح بر مذهب وی دیده می‌شد، دیگر نیازی به این همه بحث و جدل‌های درازدامن نبود؛ پس، منظور ما از طرح این عنوان، اشعار شیعی منسوب به حافظ است که در نسخه‌های مختلف و گاهی حتی بسیار کهن حافظ دیده می‌شود. این موضوع، البته، یکی از مهم‌ترین دلایل پیوند حافظ با عاشوراست؛ چه، این سروده‌ها، در آغاز، پدید آمده و سپس، با دقت‌یابی پژوهشگران و علاقه‌مندان، به موضوع عاشورا پیوند خورده باشند، چه، آگاهانه، با اشاره‌های صریح و نماد و نمودهای شیعی پدید آمده باشند تا به کار این پیوند بیایند. به‌هرروی، پیامد جست‌وجو در نسخه‌های متعدد، پنج شعر را با این بنیان به دست داد:

۱. ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش پیوسته در حمایت لطف‌اله باش

این غزل که در سال‌های نه‌چندان دور، بر قبر حافظ، سنگ نقش بود، در نسخه‌های «قدس» (۱۳۲۲، بمبئی)، صفحه‌ی ۱۱۷ مجلد هشت «مجلس» (۱۲۰۴ق)، «ملک» (قرن ده) و «فریدون‌میرزای تیموری» (۹۰۷ق)، چاپ دانشگاه تهران، آمده است و از نظر استحکام، شعری شایان توجه است؛ همچنین، حال‌وهوای مضمونی و واژگانی آن، به شعر دوره‌ی تیموری و مکتب وقوع، بسیار نزدیک است. نکته‌ی شایسته‌ی توجه اینکه در دیوان بابافغانی شیرازی، دو غزل با همین ردیف دیده می‌شود:

ای دل به تلخی شب هجران صبور باش این هم نواله‌ای است، بنوش و شکور باش  
(بابافغانی، ۱۳۶۲: ۲۹۶)

آیت‌الله‌شیخ‌علی پهلوانی تهرانی (سعادت‌پرور - فوت ۱۳۸۳)، در کتاب مفصل جمال آفتاب و آفتاب هر نظر که شرحی ده‌جلدی بر دیوان حافظ است، چنین آورده: «از این غزل که بر مزار خواجه هم نوشته شده، به‌خوبی، می‌توان به شیعه‌بودن وی پی برد»

(سعادت‌پور، ۱۳۹۴، ج ۶: ۳۲۸)؛ همچنین، به نقل از علامه محمدحسین طباطبایی، گوید: «بنده گمان نمی‌کردم این غزل از خواجه باشد؛ ولی کنار مزارش که رفتم، بر من ثابت شد که این غزل از وی است. جز اینکه اشاره نکرده‌اند که چگونه بر ایشان اثبات شده است!» (همان: ۳۲۹) و طبق افسانه‌ای، این غزل، همان است که شاه اسماعیل صفوی را بر حسب تغال به دیوان، از خراب کردن مزار حافظ بازداشته است (رک. بدرالدین، ۱۳۷۹: ۱۲). نیز، در کتاب حافظ و قبله‌ی هفتم، از قول شیخ عبدالقائم شوشتری، آمده است: «استاد ما، عالم عارف، حضرت سید ابوالحسن حافظیان، قدس الله سره العزیز، می‌فرمودند جناب حافظ یک سفر به مشهد مقدس داشته‌اند و در آن سفر، یک اربعین، در دارالتوحید، معتکف مشهد بوده‌اند و بعد از یک اربعین اعتکاف، این غزل را سرودند» (موسوی مطلق، ۱۳۸۸: ۲۵).

۲. تاجمالت عاشقان رازد به وصل خود صلا جان و دل افتاده‌اند از زلف و خالت در بلا آنچه جان عاشقان از دست هجرت می‌کشند کس ندیده در جهان، جز کشتگان کربلا نخستین نکته در باب این غزل منسوب، این است که اشاره‌ی صریح آن به کشتگان کربلا، در واقع، شبیه اشاره‌های تلویحی در شعر عاشورایی پیش از صفویه است که فقط، کارکرد تاریخی تلمیحی دارد و الزاماً، جنبه‌ی دلدادگی و تعشق در آن مقصود نیست؛ کما اینکه، از این نمونه‌ها، کم‌وبیش، در شعر عاشورایی گذشته یافت می‌شود (رک. کافی، ۱۳۸۹: ۱۲۵). این غزل در نسخه‌های متعدد حافظ دیده می‌شود. علاوه بر نسخه‌های قدسی و فریدون میرزای تیموری، در نسخه‌ی «محمد سودی بسنوی» (۱۲۸۸)، چاپ قسطنطنیه؛ نسخه‌ی «مسعود فرزاد» (۱۳۴۷)، چاپ دانشگاه شیراز و نیز، در نسخه‌ای که مورد استفاده‌ی ختمی لاهوری (قرن یازده) بوده است و نسخه‌های «رکن‌الدین همایون فرخ» و «پژمان بختیاری»، آمده است.

### ۳. قصیده‌ی «فی النعت النبّی»

از بعد توحید خدا، وز بعد نعت مصطفی مدح امام و پیشوا، ای دل، بیا کن دائماً! میرم حسین است و حسن، آرام جان و جسم و تن بی‌مهر ایشان دم‌مزن، گر می‌زنی لاف از ولا (فریدون میرزا، ۱۳۷۹: ۶۹۷)

این قصیده که در ۴۲ بیت سروده شده، در یکی از کهن‌ترین نسخه‌ها، یعنی نسخه‌ی فریدون‌میرزا، ضبط است. در همه‌ی ابیات قصیده، حالت ترصیع رعایت شده است؛ از این‌رو، در استحکام آن، شک روا نیست؛ وانگهی، از حیث واژگان، ترکیبات و زبان و حتی، ایهام‌گونه‌هایی نظیر «چراغ دوده‌ی آدم»، دست‌کم، می‌تواند به شعر عهد تیموری بازگردد؛ نیز، عنوان شعر، اگرچه نعت نبی است، ده بیت پایانی، وصف حضرت امیرالمومنین علی (ع) را در خود دارد. از آنجاکه می‌دانیم نسخه‌ی فریدون‌میرزا، فراهم‌آمده از نسخه‌های پراکنده‌ی پیش از خود است و اینکه افراد متعدد، هرچند فاضل و کاردان، به دستور فریدون، فرزند سلطان‌حسین بایقرا، به این کار دست زده‌اند، ورود آثاری بدون شناسه بدان، بسیار محتمل است. سخن اصلی در باب این قصیده، اثبات شیعیگی شاعر آن است که از ابیات پایانی آن، به‌خوبی، یافت می‌شود. بیان حافظانه در این قصیده، به‌اندازه‌ی دو غزل پیشین، جلوه ندارد.

#### ۴. قصیده‌ی «علی امام و علی ایمن»

مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار سپهر و مهر و مه و سال و لیل و نهار  
این قصیده‌ی ۴۵‌بیتی، علاوه بر نسخه‌ی فریدون‌میرزا، در نسخه‌ی قدسی نیز، آمده است. نکته‌ی جالب توجه اینکه در ابیات پایانی، به تاریخ سرایش آن هم اشاره دارد:  
به سال هفت‌صد و هفتاد بد که در شیراز تمام گشت، به یک روز، جمع این اشعار  
به دشمنان منشین حافظا، تولا کن نجات خویش طلب کن به‌جان ز هشت و چهار  
چنان‌که روشن است، تخلص به حافظ نیز، مانند اشعار پیشین، در آن آمده است. این قصیده اگرچه احساسی‌تر است، رونق هنری آن کمتر از قصیده‌ی «فی النعت النبوی» است. علاوه بر امام‌علی (ع) که این قصیده به نام ایشان متبرک است، از امام‌حسن (ع) و امام‌حسین (ع) نیز، در آن نام برده شده است و اشاره‌ی هشت و چهار هم، در بیت تخلص، بنیان شیعی شعر و مذهب شاعر را نمایان می‌کند.

#### ۵. مسدّس «شاه‌سلطان خراسان»

دوش بودم در طواف روضه‌ی خیر الامام شاه‌سلطان خراسان آن امام‌بن‌الامام



آن امیری کز شرف ذاتش بود بر دین تمام کعبه‌ی اهل خراسان، قبله‌ی هر خاص و عام  
بودم اندر روضه‌اش، کآمد به گوشم این کلام: کالسلام ای شاه سلطان خراسان، السلام!  
(فریدن میرزا، ۱۳۷۹: ۷۳۷)

این مسدّس ترجیع، در ۲۱ گره و ۶۳ بیت سروده شده است و در بند ماقبل آخر،  
تخلص حافظ را دارد:

از کرم بر حال ما ای شاه مسکینان ببین خاصه حافظ را که دارد داغ مه‌رت بر جبین  
(همان: ۷۳۷)

و البته در نسخه‌ی فریدون میرزا دیده شده است.

شرحی به صورت گره‌به‌گره، بر این اثر، در کتاب *قبله‌ی همتم* آمده است که برای  
دریافت دقایق معنایی و اشاره‌های روایی شعر، بسیار مفید است (رک. موسوی مطلق،  
۱۳۸۸: ۹۸). بی‌شک، ارائه‌ی چنین آثاری، خاصه وقتی که در منابعی کهن، نظیر نسخه‌ی  
فریدون میرزا، آمده باشند؛ نسخه‌ای که با ادعای اینکه از پانصد نسخه‌ی کهن پیش از خود  
فراهم آمده است، می‌تواند موضوع مذهب حافظ را به چالشی درازدامن بکشد و درنهایت،  
با پیوند به هویت تعشقی مذهب شیعی در ایران، ورق را به سمت تشیع حافظ برگرداند و  
یادکرد امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، در اغلب این اشعار، در فرجام، پیوند حافظ را با  
عاشورا رقم بزند.

## ۲.۳. اشارات شرح‌های دیوان حافظ

بی‌شک، حضور اشاره‌هایی نظیر «شام غریبان»، «کشتگان کربلا»، «هلال محرم» و «رندان  
تشنه‌لب» یا مصرع‌هایی همچون: «سرها بریده بینی، بی‌جرم و بی‌جنایت» و «شهیدان  
که اند این همه خونین کفن» در غزلیات حافظ، راه را بر پیوند او با عاشورا می‌گشاید.  
خاصه آنجاکه این واژگان و اصطلاحات، در گزارش شارحان غزل‌های حافظ مورد  
توجه قرار می‌گیرند. وانگهی، چنان‌که دیدیم، در غزل‌های مشکوک، این اشاره‌ها، صریح  
و درعین‌حال، فراوان‌ترند؛ چنان‌که در شرح‌هایی نظیر شرح سودی بُسنوی، ختمی  
لاهوری و علامه طباطبایی، همین آثار مشکوک و منسوب، در کانون توجه و بازنمود  
قرار گرفته‌اند؛ اما در غزل‌های مشهور نیز، کم‌وبیش، از این اشاره‌ها و اصطلاحات یافت

می‌شود که از نگاه شارحان، دور نمانده است. بر این اساس، می‌توان اشارات شرح‌های حافظ را در دو تقسیم «غزل‌های مشکوک» و «غزل‌های مشهور» جای داد:

### ۲. ۳. ۱. شرح غزل‌های مشکوک

از جمله غزل‌های مشکوک که در نسخه‌هایی فراوان وارد شده و بدین سبب به شرح نیز، آمده است، غزل «تا جمالت عاشقان را زد به وصل دل صلا» است که ما در سطرهای پیشین، از آن یاد کردیم. در این غزل با وجود بیت

آنچه جان عاشقان از دست هجرت می‌کشند کس ندیده در جهان، جز کشتگان کربلا

اشاراتی صریح در شرح گزارشگران شعر حافظ روی نموده است؛ چنان‌که سودی بسنوی، عبدالرحمان ختمی لاهوری و شیخ‌علی سعادت‌پرور، در شرح‌های خود، این غزل را در باب شهدای کربلا دانسته و موضوع اشاره‌ی تلمیحی آن را به‌طور کلی، در نظر نگرفته‌اند (رک. سودی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۱۱؛ ختمی لاهوری، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۰۶؛ موسوی مطلق، ۱۳۸۹: ۳۲)؛ چنان‌که در شرح ختمی لاهوری، در ذیل بیت بالا، می‌گوید: «مقرر است عند المحققین که هیچ دردی اصعب و هیچ کاری اشد از فراق، موجود نشده؛ پس حالت کشتگان تیغ هجر و مقتولان دشت کربلا، در شدت و صعوبت و ندرت، یکی است!» (ختمی لاهوری، ۱۳۸۷: ۱۰۶) و به‌نقل از واعظ کاشفی، صاحب روضه الشهداء، چنین اضافه می‌کند: «از زمان آدم صفی، تا این دم، هیچ واقعه‌ی جان‌کاه و حادثه‌ی هوش‌ربای جگرسوز، مثل واقعه‌ی کربلا، نگذشته» (همان: ۱۰۶).

### ۲. ۳. ۲. شرح غزل‌های مشهور

چنان‌که آمد، با وجود برخی اشاره‌ها در غزلیات مشهور و موثق، مانند «شام غربیان» و «رندان تشنه‌لب»، بسیار طبیعی است که ذهن شارح به سمت واقعه‌ی عاشورا برود. در میان گزارشگران شعر حافظ، رکن‌الدین همایون‌فرخ و حسین‌علی هروی، دقیقه‌های عاشورایی را بیشتر دریافته‌اند. در این میان، همایون‌فرخ، در حافظ‌خراباتی، از شرح نخستین غزل، این کار را آغاز کرده است؛ در گزارش غزل «الا یا ایها السّاقی...»، علاوه بر بیت «به بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طره بگشاید / ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها» که به اشاره‌های عاشورایی آن پرداخته و تا زخم ناسور ابن‌زیاد، پیش

رفته است، در نگاهی بسیار خوش‌بینانه نسبت به جناب حافظ، در باب مصرع اول، «الا یا ایها السَّاقی، ادر کاساً و ناولها»، که سودی آن را از یزید دانسته است (رک. سودی، ۱۳۸۱: ۱)، می‌گوید: «این رندی حافظ است و پوشیده و با کنایه، خواننده را به حضرت امام حسین ارجاع داده است» (همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۶۷۴۱)؛ وی، همچنین، در شرح ابیات «بیا به شام غریبان و آب دیده‌ی من بین / به‌سان باده‌ی صافی در آبگینه‌ی شامی» ضمن گزارش مبسوط بیت و بیان شام غریبان، آورده است: «این سوگواری، در میان شیعیان، به شام غریبان، نام‌بردار است و خواجه، در این بیت، ایهامی نیز به شب مورد بحث دارد...؛ نیز، شام، یکی، به معنی شب و دیگر، نام شهر، جناس است و با مرکز خلافت یزید، به مناسبت شام غریبان، ایهام دارد» (همان: ۱۸۳۲)؛ همچنین، در شرح بیت «نماز شام غریبان چو گریه آغازم / به مویه‌های غریبانه قصه پردازم»، حکم بر مذهب حافظ می‌کند و می‌گوید: «چنان‌که پیش از این گفته‌ایم، خواجه‌حافظ، شیعی‌مذهب بوده و به‌طوری‌که می‌دانیم، واقعه‌ی شام غریبان، متعلق به فاجعه‌ی جان‌سوز دشت کربلا و شهادت جان‌گداز سرور شهیدان و سالار عاشقان و آزادگان، حضرت امام حسین (صلوات‌الله‌علیه)، است» (همان: ۲۷۶۹).

همین‌گونه است، آنچه حسین‌علی هروی، در شرح بیت «گفتم ای شام غریبان طره‌ی شبرنگ تو / در سحرگاهان حذر کن، چون بنالد این غریب»، آورده و به پیوند شام غریبان با امام حسین (ع) و عاشورا اشاره کرده است (رک. هروی، ۱۳۸۶: ۷۶).

آنچه در این تقسیم‌اهمیت دارد، پیوند حافظ با عاشورا، از دریچه‌ی شرح غزل‌های کاملاً مشهور و نام‌بردار است که در اغلب نسخه‌ها آمده‌اند و کسی در انتساب آن‌ها شکی روا نداشته است و هم‌اینکه گزاره‌ها، سخن‌کسانی است که صبغه و سابقه‌ی علمی‌ادبی شایسته‌ای دارند. ما نیز، در اینجا، به عمده‌ترین آن‌ها و موثق‌ترین افراد با پایه‌ی ادبی راسخ اشاره کردیم، و گرنه پیوندهای از این دست، در غزل‌های متعدد و از سوی بسیاری که غالباً، ذوق‌مندانه و البته، با نظرگاه‌های خاص شرعی و روایی بدین موضوع پرداخته‌اند، بیش از این است. از میان نام‌های این ذوق‌وران، می‌توان به کسانی

۲۰۰ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

همچون: علامه محمدحسین طباطبایی، شیخ جعفر شوشتری، صاحب خصائص الحسینه، ملاحسین واعظ کاشفی، صاحب روضه الشهداء و حاج اسماعیل دولابی (جعفر مؤذنی)، صاحب کتاب با حافظ در کربلا (۱۳۸۱) اشاره کرد.

#### ۲.۴. نقل‌های ثقه از ارباب معرفت

یکی دیگر از عواملی که حافظ را با عاشورا پیوند می‌زند، نقل‌هایی است که از علمای دین یا عارفان واصل و واثق به دست رسیده است. بی‌گمان، شخصیت‌های مهم، همواره، در کانون توجه افسانه‌پردازان بوده‌اند و زندگی آنان، سرشار از افسانه‌هایی است که غالباً، بنیان حقیقی ندارد؛ اما اینجا، سخن از کسانی است که اگرچه تعشق شایان ستایشی به حافظ دارند، کلامشان مورد وثوق و اطمینان همگان است؛ شخصیت‌هایی که یا عالم جلیل‌القدر دینی‌اند یا از عرفای صاحب کرامت و محبوبیت؛ بنابراین، آنچه در اینجا نقل می‌شود، حتی اگر بنیان مکاشفه و رؤیا داشته باشد، می‌تواند مورد توجه عام قرار بگیرد و حافظ را بیش‌ازپیش، با عاشورا و امام حسین(ع) پیوند بزند. برخی از این شخصیت‌ها عبارت‌اند از:

#### ۲.۴.۱. شیخ رجب‌علی خیاط

در کتاب کیمیای محبت که شرح زندگانی جناب شیخ است، آمده: «جناب شیخ، حافظ را از اولیای خدا می‌دانسته و از جایگاه رفیع او در برزخ خبر می‌داد» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۳: ۶۳).

نیز، از شاگردان شیخ، مدرس و فرزام، چنین نقل شده است: «نگاهی که جناب شیخ به حافظ داشت، نگاه ویژه‌ای بود؛ وی حافظ را یکی از بزرگ‌ترین عارفان شیعه می‌شناخت؛ زیرا بقیه‌ی عرفا، غالباً، شیعه نیستند. جناب شیخ، روی حافظ تکیه می‌کردند» (موسوی مطلق، ۱۳۸۹: ۲۸)؛ اما مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، روایتی است که در کتاب رند عالم‌سوز (شرح شیدایی کربلایی احمد میرزا حسین‌علی تهرانی)، به نقل از شخص کربلایی‌احمد، عارف صاحب نفس، آمده است:

## واکاوی چگونگی پیوند حافظ با واقعه‌ی عاشورا/ غلامرضا کافی \_\_\_\_\_ ۲۰۱

روزی، جناب شیخ‌رجب‌علی به من فرمودند: «در عالم معنا، روح خواجه‌حافظ را مشاهده کردم که بسیار مضطرب بود. خواجه رو به من کرد و گفت: «من غزل شاه شمشادقدان خسرو شیرین‌دهنان را در وصف ماه مُنیر، قمر بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل العباس، سروده‌ام» و از این امر خیلی مسرور بود» (هوشنگی، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

این روایت، در *حافظ و پیرمغان* نیز، آمده است (رک. موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۱۳۴). چنان‌که رفت، در اینجا، سخن از مسرت حافظ از شعری است که برای حضرت ابوالفضل (ع) سروده است. اگر حتی چنین اشاره و این‌گونه نقلی در کار نبود، نفس صراحت شیخ‌رجب‌علی بر شیعیگی حافظ، به دلیل توجه و تعشقی که نسبت به ایشان در توده وجود دارد، می‌تواند وسیله‌ای مهم برای پیوند حافظ با عاشورا به حساب آید.

### ۲. ۴. ۲. آیت‌الله جعفر مجتهدی

وی یکی از علمای عارف به شمار می‌رود که به او لقب «سالک الی الله» داده‌اند. در کتاب *حافظ از دیدگاه علما و فرزندان*، به نقل از ایشان آمده است: «چندین سال است که ما را در مسیر سلوک، از کوچه‌پس‌کوچه‌ای نبردند، جز آنکه جای پای لسان‌الغیب را در آنجا دیده‌ایم!» (موسوی مطلق، ۱۳۸۹: ۴۲). این نکته، البته، پس از بیان مکاشفه‌ای حیرت‌انگیز از سفر باطنی آیت‌الله مجتهدی و رابطه‌ی قلبی وی با حافظ به میان آمده است؛ نیز، در همان کتاب ثبت است: «آقای مجتهدی می‌فرمودند: جناب حافظ برای همه‌ی حضرات معصومین شعر گفته است» (همان: ۴۳). بی‌شک، این نکته در نظرگاه تعشقی توده‌ی مردم، می‌تواند تأکیدی بر پیوند حافظ و عاشورا باشد؛ چراکه اگر حافظ برای همه‌ی ذوات مقدس شعر گفته باشد، مگر می‌شود امام‌حسین (ع) و عاشورا از قلم افتاده باشند؟

### ۲. ۴. ۳. آیت‌الله سیدضیاءالدین درّی

یکی از واعظان نام‌بردار و استاد علوم معقول، آیت‌الله سیدضیاءالدین بوده است که در کتاب *روح مجرد*، اثر علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی آمده است:

یک شب از دهه‌ی محرم، جوانی، قبل از منبر، از وی می‌پرسد که مراد حافظ از پیرمغان در بیت «مرید پیرمغانم ز من مرنج ای شیخ/ چراکه وعده تو کردی و او به

جای آورد» چیست؟ جناب درّی می‌گوید: «پاسخ را بر بالای منبر خواهم داد که فایده‌ی عام داشته باشد» و می‌گوید: «مراد از شیخ در بیت مذکور، آدم ابوالبشر است که به خدا قول داد از گندم نخورد، ولی خورد و پیرمغان، حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که هرگز، شکم سیر نخورد و هرگز، نان گندم نخورد!» تا اینکه سال بعد، آیت‌الله درّی به رحمت خدا می‌رود و درست در دهه‌ی محرم سال بعد، به خواب همان جوان پرسشگر می‌آید و می‌گوید: «من چون به این عالم آمدم، معنی را دیگر یافتم، آن هم اینکه مراد از شیخ، حضرت ابراهیم(ع) است و مراد از پیرمغان، حضرت سیدالشهدا(ع) و مراد از وعده، ذبح فرزند است!» (حسینی طهرانی، ۱۳۸۲: ۴۵۵).

این نکته، البته، سابقه‌ای پیش از این دارد؛ چنان‌که وصال شیرازی، شاعر عهد قاجار، در بیتی آورده:

به حکم آنکه پدر را پسر گذارد دین      خدای خواست پسر از خلیل، داد حسین!  
(وصال شیرازی، ۱۳۷۸: ۶۱۸)

نیز، باید گفت که این برداشت از آیه‌ی «فدیناه بذبح عظیم» (صافات/ ۱۰۷)، طبق تفسیری از حضرت امام رضا(ع) به دست آمده است که در کتاب *عیون اخبار الرضا*، *خصال شیخ صدوق* و دیگر کتب روایی، نقل است. بر پایه‌ی این نقل، آنگاه که دستور ذبح فرزند بر حضرت ابراهیم(ع) نازل گشت، از خون اسماعیل(ع) درگذشتند و او را از ذبح امام حسین(ع) خبر دادند (رک. مجلسی، ۱۳۱۵، ج ۱۲: ۱۲۴). روشن است که چنین تأویلی، آن هم به پشتوانه‌ی تفسیر قرآنی و روایی، تاچه‌اندازه، می‌تواند حافظ و سخن وی را به عاشورا و امام حسین(ع) پیوند بزند.

#### ۲.۴.۴. تشرّف یافته‌ی گمنام

در کتاب *حافظ و پیرمغان*، به نقل از دفتر اول کتاب *تشرّف یافتگان*، از عارف وارسته‌ای سخن رفته است که ناشناس بوده و ناشناس مانده است؛ ولی احوالات خاص داشته و به خدمت امام زمان(عج) می‌رسیده است (رک. موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۱۸۹). حسن فتح‌الله‌پور که محضر او را درک کرده است، می‌گوید:

از او پرسیدم شما که در ماه محرم به محضر حضرت، تشریف یافته‌اید، به هنگام عزاداری، آن وجود مقدس، از کدامین اشعار، بیشتر استقبال می‌کنند؟ فرمود: «اشعار مرحوم کمپانی». باز پرسیدم: «از دیگر اشعار؟» فرمود: «اشعار محتشم، فرزدق و حافظ!» با تعجب پرسیدم: «حافظ؟» جواب داد: «آری، حافظ. او شیعه‌ای خالص است!» (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۲۱)

#### ۵.۴.۲. اشاره‌های دیگر

در کتاب *خواججه‌ی قنبر در دیوان حافظ*، از آیت‌الله نجابت شیرازی چنین نقل شده است: «وی معتقد است حافظ یک دوره‌ی فقه کامل و یک دوره‌ی تفسیر تام داشته‌اند که چاپ نشده است و اینکه لسانِ غیب، یعنی، هر چه سخن فرموده است، از خودش نیست؛ از مبدأ اجل به قلب محترم الهام می‌شد. در کلمات خواججه، صدی‌هشتاد، ساقی که استعمال می‌فرماید، آقاامیرالمؤمنین هستند» (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ اب: ۲۱۰).

همچنین، در کتاب *حافظ و پیرمغان*، از آیت‌الله موسوی نجفی نقل است که فرمودند: «من معتقدم که تمام غزل‌های حافظ یا حداقل یک بیت در هر غزل آن، درخصوص امام حسین (ع) و قضیه‌ی کربلاست!» (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۲۰).

بی‌شک، این همه‌ی چیزی نیست که از اقوال علمای دین و ارباب معرفت در باب پیوند خواججه با عاشورا و کربلا نقل شده است. از این‌گونه گفته‌ها، در سخن کسانی همچون: حاج‌ملاهادی سبزواری؛ ملامحسن فیض کاشانی؛ آیت‌الله‌سیدعلی قاضی؛ آیت‌الله‌میرزاعلی مرندی؛ عارفِ واصل، حاج‌مرشد چلویی و... یافت می‌شود (رک. موسوی مطلق، ۱۳۸۹).

#### ۵.۲. تأویل‌پذیری

تأویل‌پذیری، نه تنها، ویژگی شعر حافظ، که ویژگی هر شعر خوبی است و چه بسا، ویژگی شعر است. ساحت تخیل، نه زمان می‌شناسد و نه مکان؛ ای بسا از هر دوی این عناصر فرا رفته باشد؛ اما در موضوع خاص ما، تأویل‌پذیری، ساحتی فراخ و درازدامن دارد و در میان همه‌ی مؤلفه‌ها که حافظ را با عاشورا پیوند می‌دهند، ساحت

تأویل‌پذیری، از همه، نقشی پررنگ‌تر و کاربردی گسترده‌تر دارد. سخن اول هم، در اینجا، آن است که فقط حافظ، تأویل‌پذیر نیست؛ کما اینکه یکی از تلاشگران عرصه‌ی پیوند حافظ با عاشورا و مذهب تشیع، در کتاب *حافظ و پیرمغان*، در تأویلی بی‌نشانه و بی‌قرینه، درباره‌ی بیت

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

گفته است: «منظور از این بیت، غم امام حسین (ع) است و غم آل‌الله (ع) که هرگز تکراری نمی‌شود» (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۵۴) و بعد، از رکن‌الدین صاین (۷۶۵ وفات)، معاصر حافظ، شاهد مثل آورده است که «هر جا که می‌روم همه گفت و شنفت توست / زیرا که ذکر دوست مکرر نمی‌شود!» (همان). البته که عاشورا، هرساله، بی‌کم‌وکاست و پرشور، تکرار می‌شود و نیز، البته که ذکر دوست، تکراری نمی‌شود و همواره، خوش است؛ اما آیا این دلیل است بر اینکه حافظ و رکن صاین، منظورشان حضرت امام حسین (ع) و عاشورا بوده است؟ الزاماً، آنچه ما در این مقام دریافت می‌کنیم یا خوش داریم که بدان تأویل شود، آنی نیست که در خاطر شاعر بوده است. وانگهی، اصلاً، شأن نزول برخی از غزل‌ها روشن است و سند تاریخی دارد، برخی نیز، اشاره‌های صریح با خود دارند و دستبرد ناصواب ما نیز، چاره‌ی کار نخواهد بود؛ چنان‌که در قصیده‌واره‌ی «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم / یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم؟» (حافظ: ۱۳۷۱: ۲۳۷)، بیتی است که می‌گوید:

منصور بن مظفر غازی است حرز من وز این خجسته نام، بر اعدا مظفرم

(همان)

بعد، با دستبندی بنحیه بر کار، برخی ابیات بدل شده‌اند؛ چنان‌که در کتابی آمده است: نام محمد است و علی حرز جان من وز این دو نام نیک، بر اعدا مظفرم (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ اب: ۵۳)



جالب اینکه، در همین کتاب، خواجه‌ی قنبر در دیوان خواجه‌ی شیراز، کسانی که این غزل‌ها و از جمله، غزل «دارای جهان، نصرت دین، خسرو کامل / یحیی بن مظفر، ملک عالم عادل» را مدیحه‌ی حافظ بر سلاطین دانسته‌اند، سطحی‌نگر خوانده شده‌اند! (همان: ۱۵۱).

گفته شد که تأویل‌پذیری، فراخ‌دامن است؛ پس اگر قرار باشد که منطق علمی یا حتی منطق ذوقی سلامت شعاری در تأویلات به کار نباشد، هر چیزی می‌تواند بدین دروازه، بلکه بدین صحرا وارد شود. یقیناً، باید ملاک‌مندی خاصی، با قرینه‌های ذوقی و عقلی، نیز، با نظر داشت ملاحظات تاریخی، پایه‌ی تأویل‌ها قرار گیرد، تا دریافت‌ها و نتایج کار، استوار و قابل اعتماد باشد. این، البته، دشوارترین قسمت کار است. بی‌توجهی به همین اصل مهم نشانه‌مندی و ذوق‌مداری عالمانه، سبب می‌شود تا تأویل‌های گوناگون بر اشعار حافظ ارائه شود. اینک، با مقایسه‌ی دو گونه تأویل از یک بیت، می‌توان به لغزشگاه پیش رو پی برد:

در غزل حافظ با مطلع

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد      یک نکته ازین معنی، گفتیم و همین باشد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۶۶)

بیتی برجسته می‌خوانیم:

در کار گلاب و گل، حکم ازلی این بود      کآن شاهد بازاری، وین پرده‌نشین باشد

تأویل اول:

در این بیت، مقصود خواجه از گلاب، حضرت امام‌حسن مجتبی (صلوات‌الله‌علیه) است

و مقصود از گل، حضرت امام‌حسین (صلوات‌الله‌علیه) است!

حال چرا امام‌حسن مجتبی (صلوات‌الله‌علیه) را به گلاب تشبیه کرده است؟ چراکه

گلاب، در واقع، عصاره‌ی گل می‌باشد و در روایات متعددی اشاره شد که حضرت

امام‌حسن (صلوات‌الله‌علیه)، شباهات زیادی به رسول خدا (صل‌الله‌علیه‌وآله) داشته‌اند. او

سبط اکبر است و او میوه‌ی قلب پیامبر است. از حضرت امیرالمومنین (صلوات‌الله‌علیه)

روایت شده که جناب امام‌حسن (ع) از سر تا به سینه، به حضرت رسالت شبیه‌تر بود از

سایر مردم. از حضرت رسول (ص) نقل شده که فرمودند: «این کودک (امام‌حسن)

ریحانه‌ی من است و همانا، این پسر من، سید و بزرگوار است. پس، منظور حافظ از

گلاب، امام‌حسن(ع) است که او عصاره‌ی گل وجود پیامبر است! و اما چرا امام‌حسین(ع) را به گل شبیه کرد؟ علتش این است که خود حضرت، یعنی رسول مکرم اسلام، فرمودند: «حسین منی و انا من حسین». به همین علت حافظ او را به گل تشبیه کرد!؛ چراکه حسین خود پیغمبر است. این گل از اوست و آن گل هم از این است!؛ یعنی، از روز ازل، تقدیر این بود که امام‌حسین باید شاهد بازاری بشود. سر مبارکش چهل منزل به منزل بگردد تا دین جدش رسول‌الله(ص) محفوظ باشد و بالعکس، برادرش، او باید پرده‌نشین باشد، در منزل بماند، صلح کند، خون بخورد، تنها بماند و... تا دین جدش، رسول‌الله(ص) محافظت شود. نکته‌ای که باید اضافه شود، این است که همراه همان گل، گلاب هم دست‌به‌دست و خانه‌به‌خانه، در گردش است؛ اما چون گلاب در گل پرده‌نشین است، هر چشمی قادر به دیدن گلاب نیست؛ پس امام‌حسن(ع) هم، همراه برادرش در کربلا، در لحظه‌لحظه‌ی تمام حوادث همراه بود. در شهادت و گردش سر مقدس در شهرها، آن گلاب پرده‌نشین، در پرده‌ی جمال گل می‌سوخت! (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۶۰)

تأویل دوم:

محمد رضا شفیعی کدکنی، در کتاب رستخیز کلمات، در باب تأویل‌پذیری شعر حافظ، به همین بیت اشاره می‌کند؛ البته، تأکید می‌ورزد که همین تأویل‌پذیری فراخ‌دامن حافظ، او را بی‌نظیر کرده است و این‌گونه است که وی در ادبیات جهان، مصداق و مابازا ندارد؛ فردوسی دارد، سعدی دارد، حتی مولانا دارد؛ ولی حافظ ندارد. او در تأویل بیت می‌گویند: «نوحه‌خوان روستای ما، این بیت را می‌خواند و تعبیر می‌کرد که منظور از گل، در اینجا، امام‌حسین است و گلاب (که پرده‌نشین است)، حضرت زینب است. و این البته، کشفی هنری است که در ذهن آن نوحه‌خوان پیر، روی می‌نماید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۸۱).

روشن است که در تأویل اول، ضمن پیدا کردن زاویه‌ای اندک، تلاش کرده است تا با قهریّت تمام، موضوع را با خواسته‌ی خود منطبق کند. در این تأویل، نه در باب امام‌حسن(ع) و نه در باب امام‌حسین(ع)، حجّت ایشان پذیرفته نیست؛ اگرچه پای حدیث نبوی یا تأکید امیرالمومنین(ع) در میان باشد. نهایت اینکه برداشت‌های بر بنیان تأویل،

واکاوی چگونگی پیوند حافظ با واقعه‌ی عاشورا/ غلامرضا کافی \_\_\_\_\_ ۲۰۷

می‌تواند کشفی هنری باشد؛ چنان‌که در تأویل دوم نیز، بدان اشاره شد و این کشف نیز، حجیت منطقی و کلامی ندارد؛ اما همین شیوه‌ی تأویل و قابلیت بلامنازع حافظ در تأویل‌پذیری، سبب شده است تا، نهایتاً، ذوق‌مندان، حافظ با عاشورا، در اشعاری متعدد، پیوند بخورد.

## ۶.۲. اشاره‌های گمان‌برانگیز

یکی دیگر از ملاحظات و دقیقه‌هایی که حافظ را با عاشورا پیوند می‌زند، اشاره‌های گمان‌برانگیز در برخی غزلیات است. آنگاه که در غزل  
زان یار دل‌نوازم، شکری است با شکایت      گر نکته‌دان عشقی بشنو این حکایت  
می‌خوانیم:

رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس      گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت  
یا:

در زلف چون کمندش ای دل می‌پیچ کآنجا      سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت  
خواه‌ناخواه، ذهن به سمت عاشورا، واقعه‌ی کربلا و ماجرای امام حسین (ع) کشیده  
می‌شود؛ گرچه جای بسی سؤال باقی است که چرا شکایت؟ آن هم از سوی امام حسین  
(ع) که در مقام رضا قرار دارد یا آنکه مخدوم بی‌عنایت دیگر چه صیغه‌ای است؟ یا  
چگونه بی‌مزد بود و منت؟ هم از این‌گونه است ابیات

نماز شام غریبان چو گریه آغازم      به مویه‌های غریبانه قصه پردازم  
(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۱۵)

بیا به شام غریبان و آب دیده‌ی من ببین      به‌سان باده‌ی صافی، در آبگینه‌ی شامی  
(همان: ۲۸۵)

شاه شمشادقدان، خسرو شیرین‌دهنان      که به مژگان شکنند قلب همه صف‌شکنان  
(همان: ۲۵۳)

بی‌گمان، این ابیات به کار تأویل می‌آید و برداشت تلویحی آن، نه تنها، عیب نیست، که به‌گونه‌ای هنرمندانه هم هست؛ اما در همین راه نیز، دوستان مشعوف، راه افراط پیموده‌اند و در اشعار مشهور و مشکوک، هر دو، بر پایه‌ی اشاره‌های گمان‌برانگیز و حتی گاه، اشاره‌های ناچیز، دست به پیوند ماجرا زده‌اند و تا آنجا پیش رفته‌اند که ابیاتی در پیوند با حرّ و زهیربن‌قین نیز، در دیوان حافظ یافته‌اند:

- حضرت رقیه(س):

بر آن عزمم که گر خود می‌رود سر      که سرپوش از طبق بردارم امشب!  
- پیوستن زهیربن‌قین و حرّ:  
رسیدن گل و نسرين به خیر و خوبی باد      بنفشه شاد و خوش آمد، سمن صفا آورد!  
و در این میان، سهم حرّ چند بیت از غزل‌های گوناگون است (رک. موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۱۵۷).

و نیز بیت  
چهارده‌ساله‌بتی چابک و شیرین دارم      که به‌جان، حلقه به‌گوش است مه چاردهش!  
«عارف بالله و موحد عالی مقام، مرحوم حاج میرزا محمد اسماعیل دولابی می‌فرمودند: 'حافظ این بیت را برای حضرت قاسم (صلوات‌الله‌علیه) سروده است. در مقتل ابی‌مخنف، آمده است که حضرت قاسم چهارده سال داشت!'» (موسوی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۱۳۵). روشن است که نگارنده، برای پیوند کار، ناگزیر شده است نقلی از مقتل ابومخنف، مبنی بر چهارده‌سالگی قاسم بن‌الحسن (ع) بیاورد تا توجیه‌اش درست از آب درآید!! لازم به تکرار نیست که این گونه نگاه مکانیکی به شعر، هرگز، در هیچ شاعری، حتی ناتوان‌ترین آن‌ها، یافت نمی‌شود.

## ۷.۲. جورچین‌های حساب ابجد

یکی دیگر از راه‌های پیوند حافظ و مظاهر دینی، خاصه موضوع عاشورا و کربلا، یافتن اشاره‌ها براساس حروف ابجد است. جالب اینکه این مورد، بیش از هر جای دیگر، در

موضوع مسائل دینی و زاویه‌های مذهبی مطرح است و از دیرباز نیز، کاربرد داشته است؛ اما باید گفت برخی از این تطبیق‌ها، کاملاً، اتفاقی است. دیگر اینکه دستگاه جورچین ابجد، دارای ملاحظات است که نباید از نظر دور داشت؛ نظیر اینکه در تطبیق ابجد، می‌توان با حرف «الف»، به‌خوبی، بازی کرد؛ یعنی با حذف، ایجاد یا ادغام آن، می‌توان عدد دلخواه را رقم زد یا آنکه با کم‌وزیادکردن عنوان و القاب و حتی کاربرد القاب استعاری، کنایی و شاعرانه، راه را برای جورچین باز کرد؛ چنان‌که، مثلاً، در باب حضرت علی اصغر(ع) و برای تطبیق شایسته‌ی آن، به‌گونه‌ای که به عددی خاص بخورد، می‌توان از عنوان‌های حضرت علی اصغر، جناب علی اصغر، اصغر، رضیع کربلا و سایر القاب استفاده کرد.

همچنین، این نکته یادکردنی است که در موضوع ابجد، نه از ذوق‌مندی تأویل، بهره‌ای به کار است و نه در ظاهر آن، اثری پیدا است که به کار مستمع عام بیاید تا بتواند بهره‌ی آنی، دست‌کم در مرثیه‌خوانی یا منقبت‌گویی ببرد؛ اما در میان برساخته‌های حساب ابجد، نمونه‌ی سحرآمیز «طالع (علی) اگر مدد کند» استثنا و یگانه است.

باری، مشهورترین نمونه‌ی «درج ابجد» در کار پیوند حافظ با امام حسین(ع)، حکایت برساخته‌ای است از نامه‌ی ناصرالدین‌شاه به وصال شیرازی و سؤال از وی در این باب: «روزی، ناصرالدین‌شاه تمام ادیبان را جمع کرد و پرسید که حافظ در غزلی گفته است:

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت      واندر آن برگ و نوا، خوش، ناله‌های زار داشت  
اگر این بلبلی، خوش بوده است، پس چرا ناله‌های زار داشته؟» تا آنجا که از پاسخ آنان قانع نمی‌شود و از وصال، دلیل را جويا می‌شود و وصال که در آن هنگام، داغ‌دار فرزندش بوده است، پس از دریافت نامه، به حروف ابجد رجوعی می‌کند و این‌گونه پاسخ می‌دهد:

خسروا در حالتی کاین بنده را غم یار داشت	یادم آمد از سؤالی کان جناب اظهار داشت
در خطوط شعر حافظ، آنکه پرسیدی ز من	بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت
فکر بسیاری نمودم، لیک، معلوم نشد	چون‌که شعرش در بطون، اسرار بس بسیار داشت!
نیمه‌شب، غواص گشتم در حروف ابجدی	تا بینم این گهر آیا چه در در بار داشت

بلبلی برگ گلی، شد سی صدوپنجاه و شش با علی و با حسین و با حسن معیار داشت... سخن اول در این حکایت، آن است که چنین واقعه‌ای تطبیق تاریخی ندارد؛ زمانی که وصال بدرود حیات گفته است، ناصرالدین شاه، تنها، چهارده سال داشته است. اگر هم سلطانی این نامه‌نگاری را کرده باشد، باید فتح‌علی شاه قاجار باشد که در سالی، به شیراز سفر می‌کند و البته، وصال را نیز، به خدمت می‌طلبد و برای وی مقرری تعیین می‌کند (رک. وصال، ۱۳۷۸: بیست و یک)؛ درحالی‌که از این نامه، در احوالات وصال، خاصه در مقدمه‌ی مبسوط محمود طاووسی، مصحح دیوان دو جلدی و کامل وصال، خبری نیست. وانگهی، شعر، بسیار سست و ضعیف است که انتساب آن به این شاعر، سخت است. مهم‌تر اینکه موافق آمدن عدد بلبلی برگ گلی، با ۳۵۶ که همان نیز، جمع علی، حسن و حسین است، امری بسیار اتفاقی است؛ هم اینکه حرف «گ»، در ایجاد نیست که دوبار، در این جورچین تکرار می‌شود و طبعاً، وصال، «ک» را به جای آن انتخاب کرده است!

### ۳. نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه، دلدادگی و عشق مذهبی به ساحت مقدس حضرت امام حسین (ع) و واقعه‌ی عاشورا، از سویی و دلدادگی ملی و تعلق خاطر ذوق‌مندانه به حافظ و شعر او، از سوی دیگر، سبب شده است تا ذوق جامعه، به سمت ایجاد پیوند میان این دو مؤلفه بگراید و تا بدانجا پیش برود که با همه‌ی ناشناختگی مذهب فقهی حافظ و رازناکی شخصیتش، او را در صدر بزرگان شیعه قرار دهد و حکم، چنان کند که شعری از حافظ نیست که از اشاره‌های شیعی خالی باشد! بر همین اساس، در اینجا، بیان شد که اثبات شیعی حافظ، بیش از موضوع پیوند حافظ با عاشورا و امام حسین (ع) اهمیت دارد. باری، عواملی که در این میان، حافظ را با عاشورا پیوند می‌زند، در چند انگاره، نشان شد که از آن جمله است: ردیابی عناصر شیعی در سروده‌های حافظ، اگرچه برخی از سروده‌ها منسوب و مشکوک باشند. اشارات صریح شرح‌های حافظ که طبعاً، از سوی شخصیت‌های راسخ ادبی نگاشته شده است. سخن شخصیت‌های مورد اعتنا و اعتماد، از میان اهل عرفان و علمای دین، حجت این پیوند را قوت می‌بخشد. نیز باید گفت تأویل‌پذیری سخن حافظ این پیوند را تا

مرز باور عمیق و پیوند راستین پیش می‌برد؛ همچنین، اشاره‌های گمان‌برانگیز در برخی از ابیات و تطبیق حساب ابجد حروف در پاره‌ای از اشعار، بر این تقاضای ذوق‌محور دامن می‌زند؛ باین‌همه، به دلیل پایه‌ی ذوقی و بنیان تعشقی بسیاری از این شواهد و حجت‌ها، نمی‌توان، با قطعیت، به مذهب فقهی حافظ پی برد؛ این در حالی است که اغلب معاصران و معاشران وی، ابراز شیعه‌گی کرده‌اند.

### منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۶). ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان.
- باباغانی شیرازی. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. به‌اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: اقبال.
- بدرالدین، حسین. (۱۳۷۹). *راز موفقیت حافظ*. تهران: مهتاب.
- حافظ. (۱۳۷۱). *دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی*. به تصحیح عبدالرحیم خلخالی، تهران: حافظ نوین.
- حافظ. (۱۳۷۵). *حافظ از نگاه نصرالله مردانی*. تهران: صدا.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین. (۱۳۸۲). *روح مجرد*. تهران: علامه طباطبایی.
- ختمی لاهوری، عبدالرحمان. (۱۳۸۷). *شرح عرفانی غزل‌های حافظ*. به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی و همکاران، تهران: قطره.
- خرمشاهی، عارف. (۱۳۹۷). «مذهب حافظ». در: *دانشنامه‌ی حافظ و حافظ‌پژوهی*. سرویراستار: بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۴، تهران: نخستان. صص ۲۲۵۶-۲۲۵۹.
- خواجه‌ی کرمانی، کمال‌الدین. (۱۳۶۹). *دیوان اشعار*. به‌کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران: پازنگ.
- ساوجی، سلمان. (۱۳۶۷). *دیوان اشعار*. به‌کوشش منصور مشفق. تهران: نشر صفی‌علی‌شاه.
- سعادت‌پرور، شیخ‌علی. (۱۳۹۴). *جمال آفتاب؛ آفتاب هر نظر*. قم: احیاء کتاب.
- سودی بسنوی، محمد. (۱۳۸۱). *شرح سودی بر حافظ*. ترجمه‌ی عصمت ستارزاده، تهران: زرین - نگاه.

۲۱۲ \_\_\_\_\_ مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۱، شماره‌ی ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۵). رستخیز کلمات. تهران: سخن.
- فریدون میرزا تیموری. (۱۳۷۹). نسخه‌ی حافظ لسان‌الغیب. به اهتمام احمد جاهد، تهران: دانشگاه تهران.
- کافی، غلامرضا. (۱۳۸۹). شرح منظومه‌ی ظهیر؛ بررسی شعر عاشورا از آغاز تا امروز. تهران: بنیاد عاشورا.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۱۵). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۹۳). کیمیای محبت؛ یادنامه‌ی شیخ رجب‌علی خیاط (نکوگویان)، تهران: دارالحدیث.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۹). نزهه القلوب. تهران: اساطیر.
- مؤذنی، جعفر. (۱۳۸۱). با حافظ در کربلا. قم: عصمت.
- موسوی مطلق، سیدعباس. (۱۳۸۸). حافظ و قبله‌ی هفتم. قم: هنارس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۹). حافظ از دیدگاه علما و فرزندانگان. قم: هنارس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰ الف). حافظ و پیر مغان. قم: هنارس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰ ب). خواجه‌ی قنبر در دیوان حافظ. قم: هنارس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰ ج). قبول اهل دل. تهران: آرام دل.
- وصال شیرازی. (۱۳۷۸). دیوان وصال شیرازی. به کوشش محمود طاووسی، شیراز: نوید.
- همایون فرخ، رکن‌الدین. (۱۳۵۴). حافظ خراباتی. تهران: افق - کاویان.
- هروی، حسین‌علی. (۱۳۸۶). شرح غزل‌های حافظ. به کوشش زهرا شادمان، تهران: فرهنگ نو.
- هوشنگی، مجید. (۱۳۸۳). رند عالم‌سوز. تهران: طوبای محبت.